

خانه ام ابری ست...

۸. سقوط سرمایه‌ی مالی یا بحران ساختاری کاپیتالیسم؟

محمد قراگوزلو

(QhQ.mm22@gmail.com)

کل این سلسله مقالات پیش‌کش:

رفقای کارگرم در کارخانه‌ی فولاد غدیر یزد که شباهنگام واپسین روزهای تار آذر ۱۳۹۰ جان و جهان‌شان قربانی استثمار بربریت سرمایه‌داری شد.

در کشوری که اعضای الیگارشی‌اش زیر پای "آقا" زاده‌هایش اتوموبیل BMVX6 با قیمت ناچیز! سیصد و بیست میلیون تومانی می‌اندازد، کارگران سیصد و سی هزار تومانی باید از ابتدایی‌ترین امکانات محیط کار امن بی-بهره باشند. به یک مفهوم ۹۹ درصدی‌های جنبش اشغال وال‌استریت در ایران نود و نه ممیز نه‌نه... هستند.

درآمد ۱ (اپورتونیزم سوسیال دموکراسی وطنی)

بورژوازی عقب مانده‌ی وطنی و "روشن‌فکران" فرصت طلب‌اش از پدیده‌های شگفت‌ناک تاریخ معاصر ما هستند. چرخش به "چپ" و راست این طبقه و طیف متنوع و متلون و ملوان‌اش به راستی شِگِرد شعبده‌بازان را مانسته است.

• آنان که تا همین دو سال پیش به "نخبه‌گان جنبش سبز" - امثال کرباسچی و مهاجرانی و مزروعی و عبدی و حجاریان - اندرز و انذار و فراخوان می‌دادند که برای پیروزی بر رقیب (تغییر رییس جمهوری و دولت) بهتر است به جای دفاع از بازار آزاد و نفی موجودیت طبقه‌ی کارگر ایران روی دست فرودستان شرط ببندید و به عبارت بهتر سر طبقه‌ی کارگر کلاه بگذارند...

• آنان که تا همین دو سال پیش برنامه‌ی پیوستن به گات و رقابتی سازی بازار سرمایه را طرحی مترقی علیه سیاست‌های اجماع و اشنگنتی جا می‌زدند و از "نوکینزگرایی" نخست وزیر محبوب دوران جنگ شاخی زیر چشم چپ می‌کاشتند و گاه و بی‌گاه در پوست استیگلیتز و کروگمن می‌رفتند...

• آنان که هنوز جوهر امضای مواضع منشویکی‌شان در دفاع از بورژوازی لیبرال ایران و رهبران زرد و سبز و سیاه پوش آن خشک نشده... هم آنان که نگارنده را به "اتهام" نقد لیبرالیسم گنبدیده‌ی وطنی از شمار "دیوانه-گان" ساکن "دار المجانین آلمان" خواندند و به جرم نفی مرحله‌ی بورژوایی انقلاب دموکراتیک پوزخندها نثار ما کردند...

• آنان که از کافه نادری تا ستادهای کارگزاران + مشارکت با سبیل‌های بافته رژه رفتند و از عبارت "سوسیال دموکرات لیبرال" چماقی علیه چپ ساختند...

• آنان که در مدیاهای بورژوایی و از سنگر "کتاب‌خانه‌ی پرزیدنت بوش" و کادوی نیم میلیون دلاری "حقوق بشر" میلتن فریدمن و واتسلاو هاول نمایش مسخره‌ی مانسته‌گی دادگاه‌های کمونیسم روسی و کنسرواتویست-های وطنی به راه انداختند و به سوسیالیسم چپ تاختند...

• آنان که هرگاه از ضدیت جنبش کارگری با امپریالیسم و مراکز هم‌بسته‌گی‌اش سخنی به میان آمد، آژیر کشیدند...

• آنان که در دانشگاه‌ها و دانشکده‌های "علوم ضد اجتماعی" و "هنرهای زیبا" زشت‌ترین توجیه دفاع از بورژوازی لیبرال کنسرواتویست وطنی را - تحت عنوان "بیان نامه‌ی اعتدال" - به دانشجویان معترض به دوران سیاه دهه‌ی شصت فروختند و بدون شرم از هو شدن، سه واحد انسان شناسی قرقره کردند و در BBC بالا آوردند...

بله! همه‌ی این "آنان" حالا ناگهان "ضد کاپیتالیست" شده‌اند و برای جا نماندن از جنبش اشغال وال‌استریت با بچه محل‌های قدیمی خود بیست و یک می‌زنند!

در روزگاری که راست‌ترین دولت‌ها - از جمله دولت ایران - ضد "سرمایه‌داری" شده‌اند و در اوج بحران سرمایه‌داری انواع و اقسام گرایش‌های چپ سوسیالیست در ایران و هر سرزمین دیگری متشکلت‌تر از همیشه، به محاق رفته‌اند... در روزگاری که با وجود سرگیجه‌ی سرمایه‌داری و امکان عروج آموزه‌های مارکس، چپ متشکل از هر زمان دیگری پریشان‌تر و حاشیه‌ی‌تر است...
بله! در چنین روزگاری سوسیال دموکرات لیبرال‌های سکولار وطنی "حق" و "تکلیف" دارند که در مدح جنبش آنتی کاپیتالیسم موجود، مقالات فله‌ی تولید کنند!
در افزوده: تحلیل گسست چپ از سنت‌های کارگری و انقلابی و تحلیل شکست حلقه‌های اتصال سوسیالیسم چپ با اعماق جامعه و عقب ماندن از رقابت با لیبرالیسم اسلامی و سلفی و دور شدن از کسب قدرت سیاسی بماند برای اولین فرصت.

درآمد ۲ (دم بر و بچه‌های جنبش اشغال گرم)

سه سال پیش (مهر ۱۳۸۷ - اکتبر ۲۰۰۸) زمانی که مقاله‌ی مبسوط "چگونه وال استریت از پا درآمد" (How the wall street collapsed) [مندرج در: اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال بیست و سوم، ش: اول و دوم، مهر و آبان ۱۳۸۷] را با تاکید بر شکل‌بندی دوران جدید مبارزه‌ی طبقاتی منتشر کردم، طیف وسیعی از حاجی فیروزهای راست با دایره‌ی زنگی "شهروند" ان "امروز" بسیار ژورنالیست از ابتدای صراف‌های خیابان فردوسی تا انتهای لاله‌زار و بازار و ناصر خسرو کارناوال راه انداختند و به پشتوانه‌ی تئوری بافی بچه محل‌های قدیمی خود از سران سندیکای سفته‌بازان و مدیران اتاق بازرگانی و تیمچه‌داران بازار عطاران عطرها نامطبوع و صنّف منصف تصنیف نویسان قداس شمش‌های طلا، چند استشهاد محلی علیه ما پر کردند. آنان با این استدلال که دژهای وال استریت مانند دیوار چین فولادین است، ما را به آرمان‌گرایی اتوپیستی و خیال‌پردازی متهم فرمودند و با سرانگشتان مریبی شرکای دکتر نهادیان و حاجی عسگر اولادی و دستان نامریی میسز و هایک و پولاتی و فریدمن، صورت جلسه‌ی را با انگشت شصت موسا غنی‌نژاد مهر امضا زدند که از قرار به اعتبار ضمانت‌نامه‌ی سهام‌داران بیمه‌ی AIG سلامت سرمایه‌داری را تضمین می‌داد. اگرچه زغال این روسیاهی در امتداد ایمان منسوخ "آغاز فصل سرد" هنوز مشغول سیاه‌کاری است اما به دنبال نخود سیاه فرستادن اکثریت اعضای آن ۹۹ درصد به ساده‌گی گذشته ممکن نیست. رفقای جنبش اشغال علی‌رغم غیبت طبقه‌ی کارگر متشکل و متحزب و سوسیالیست، رویاهای طلایی بورژوازی جهانی را به هذیان زوال و فروپاشی پیوند زده‌اند و "غم این خفته‌ی چند" را نیز به نوید شادی بسته‌اند. حتا اگر از نمد بحران سرمایه‌داری پوستین گرمی برای تن و جان سرما زده‌ی کارگران و زحمت‌کشان بیرون نیاید، حتا اگر از حوادث جنبش‌های جاری و ترقی‌خواه آفریقا و خاورمیانه، دیگری برای فرودستان نجوشد، حتا اگر سرمایه‌داری از این چاه ویل بدون تلفات سنگین بیرون بزند - که سخت دور می‌دانم - باز هم دست کم این است که رفقای جنبش اشغال روی لیبرال‌های "چپ" وطنی و جهانی را خوب کم کردند. من این حتاها را کمی بدبینانه می‌دانم و آخر پاییز را چیزی بیش از شمردن جوجه‌ها، هزیمت سرکار استوار و شکستن چرتکه و چرت لردها و سنت‌ها و حاج‌آقاها می‌دانم!

درآمد ۳ (عبور از سرمایه‌ی مالی)

جنبش جهانی اشغال وال استریت نگاه منتقدان چپ و سوسیالیست نظام سرمایه‌داری را بار دیگر به مراکز استقرار سرمایه‌ی مالی، به خصوص بانک‌ها و بازارهای بورس دوخته است. از پنجره‌ی این نگاه ریشه‌های بحران کنونی صرفاً در نهاد‌های مالی شکل بسته است و به همین اعتبار - به جز نظریه‌ی "سرمایه‌ی موهوم" مارکس - چارچوب اصلی نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری مارکس را برای تبیین این بحران کافی نمی‌داند. منتقدانی که نظام اقتصاد سیاسی نئولیبرالی را تافته‌ی جدا بافته از یک شیوه‌ی عمومی تولید سرمایه‌داری می‌دانند، ضمن تعلل و توقف بیش از حد در پشت چراغ زرد "دیوار - خیابان"های جهانی از دو عامل اصلی بحران ساختاری سرمایه‌داری به ساده‌گی می‌گذرند و به جز روند انباشت سرمایه و اضافه تولید؛ گرایش نزولی نرخ سود را نیز وارونه جلوه می‌دهند و از بالا بودن نرخ سود و ریخت و پاش دولت‌ها به عنوان دلایل عمده‌ی بحران جاری یاد می‌کنند. اگرچه طی سی سال گذشته نئولیبرالیسم، ایده‌نولوژی غالب سرمایه‌داری بوده اما واقعیت این است که تاریخ غنی نظریه‌پردازی‌ها و پلمیک‌های سوسیالیستی به وضوح نشان می‌دهد که بحث بر سر و کله‌ی ارتباط سرمایه‌ی مالی و صنعتی دست کم به یک قرن پیش باز می‌گردد. نکته‌ی جالب توجه این است که موتور این گنجینه‌ی پر بار تنوریک زمانی آب‌بندی شده است که هنوز بحران بزرگ ۱۹۲۹ از حوزه‌ی سرمایه‌ی مالی حوض بازارهای بورس آمریکا و اروپا را متلاطم نکرده بود. باری به دنبال سلسله مقالات طولانی ارزیابی بحران سیاسی اقتصادی جاری و در پی بررسی مبسوط ریشه‌های اقتصادی جنبش اشغال وال استریت (خانه‌ام ابری ست - بخش ۵) در این مقاله خواهم کوشید به

اختصار دو نظریه‌ی مدافع و مخالف نقش ساختاری سرمایه‌ی مالی در ایجاد بحران اقتصادی را - از متن نظریه پردازی‌های بزرگان انترناسیونال دوم - باز بنویسم و در مقالات آینده یک بار دیگر خطوط اصلی بحران ساختاری شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را با تاکید بر تناقض ذاتی سرمایه، اضافه تولید و گرایش نزولی نرخ سود ترسیم نمایم.

درافرزده: ما، در بخش دوم این مقالات به نقد مواضع لنویناچ و سام گیندین در خصوص محدود سازی بحران اقتصادی جاری به دامنه‌ی بانک‌ها و سنجاق زدن جنبش اشغال به دامن بورس بازی‌ها وارد شدیم و نشان دادیم که چرا چنین تحدیدی، تقلیل گرایانه و اساساً مخدوش است. (بنگرید به خانه‌ام ابریست... دار و دسته‌ی نیویورکی‌ها و سرمایه‌ی مالی - بخش ۲)

از آن جا که سرقت تاریخی ۳ میلیارد دلاری بانکی، نگاه‌ها را به بانک‌ها و نوسان قیمت سکه و ارز دوخته است و بازار آقایان بن برناتی و محمود بهمنی (رییس بانک مرکزی ایران) را حسابی سکه کرده است، و از آن جا که با وجود افزایش سرسام‌آور حجم نقدینه‌گی و افلاس تولید صنعتی و نرخ نامعلوم بی‌کاری برادران گیرنده‌ی وام‌های میلیاردی نجات صنعت در لندن و تورنتو مشغول شغل شریف ایجاد "لو و نیم میلیون اشتغال" باحال هستند، و از آن جا که کلاً خود کلمات سرمایه و پول و مال و منال در نظام مقدس سرمایه‌داری از جای‌گاه با شکوهی برخوردارند... در نتیجه‌ی این بخش از مقالات را به تحلیل‌های "خسته"کننده‌ی سوسیالیست‌ها درباره‌ی سرمایه‌ی مالی اختصاص می‌دهیم.

نظریه‌ی هیلفردینگ و تعرض سلطان‌زاده

رودلف هیلفردینگ (۱۹۴۱-۱۸۷۱) به عنوان یکی از چهره‌های برجسته‌ی انترناسیونال دوم، اگرچه به قاعده-مندی‌های سرمایه‌داری دولتی پای‌بند نبود، اما به امکان ظهور این شیوه‌ی تولیدی اشاره کرده است. هیلفردینگ در کتاب "سرمایه‌ی مالی جدیدترین مرحله‌ی تکامل سرمایه‌داری" - که هفت سال پیش از پیروزی انقلاب اکتبر - منتشر شد پیرامون دو ویژه‌گی عمومی سرمایه‌داری انحصاری سخن گفته است:

• تراکم سرمایه.

• رابطه‌ی تنگاتنگ میان بانک‌ها و سرمایه‌ی صنعتی.

به نظر هیلفردینگ سرمایه‌ی مالی (Finance Capital) بیان‌گر وجود کارتل‌ها و تراست‌هایی است که به واسطه‌ی یک ارتباط زنجیره‌یی میان کمپانی‌های مادر و زیردست فرایند تولید را به استخدام خود می‌گیرند و این روند را از مرحله‌ی تولید مواد خام (مانند آهن و ذغال سنگ و چوب) تا محصولات از قبیل قطار و کشتی - و به تبع آن خدمات مرتبط با این صنایع - جذب می‌کنند و بدین ترتیب بر میزان تولید ارزش برای کمپانی‌های مادر به شدت می‌افزایند. رابطه‌ی تنگاتنگ میان بانک‌ها و سرمایه‌ی صنعتی موید فعالیت نظام اعتباریست که به سرمایه-داران اجازه می‌دهد با استفاده از پس‌انداز افراد میانی و فرودست جامعه و در واقع به اعتبار پول‌هایی که خود در اختیار ندارند، شرکت‌های صنعتی تحت مالکیت خود را گسترش دهند. (R.Hilferding, 1981:150-155)

ادوارد برنشتاین - از نظریه‌پردازان جناح راست بین‌الملل دوم - در سال ۱۸۹۰ پس از تجزیه و تحلیل مبانی اقتصادی امپریالیسم به این جمع‌بندی رسیده بود که تراکم هر چه بیش‌تر سرمایه به مرحله‌ی جدیدی از ثبات اقتصادی و صلح سیاسی خواهد انجامید. به نظر برنشتاین اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ی کارتل‌ها و تراست‌ها می‌تواند

به آنا‌رشی بازار و بحران سرمایه‌داری پایان دهد!! (M.L.Howard and j.E.king, 2003:124)

هیلفردینگ در پاسخ به نظریه‌ی بورژوازی برنشتاین به درست بر این نکته‌ی مهم تاکید کرد که سرمایه‌ی مالی با ایجاد شرکت‌های فرا ملی و سودهای کلان ناشی از سرمایه‌گذاری در کشورهای عقب مانده هر چه بیش‌تر به گرایش-های امپریالیستی در سرمایه‌داری دامن می‌زند. به نظر او از یک‌سو پدیده‌یی مانند کارتل عام یا کنترل کامل تولید سرمایه‌داری توسط یک کارتل امکان‌پذیر بود و از سوی دیگر جست‌وجوی سرمایه‌داری برای کسب میزان بیش‌تر نرخ سود به رقابت میان سرمایه‌داران، سیاست‌های حفاظتی در سطح ملی و جنگ‌های امپریالیستی میان کارتل‌های سرمایه‌داری دامن می‌زند. در نهایت هیلفردینگ با این نظریه‌ی برنشتاین و کائوتسکی موافق بود که سرمایه‌داری پیش‌رفته با اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ی خود نقش بازار و ناهم‌آهنگی میان تولید و مصرف را کاهش خواهد داد و جهان را به صلح و سوسیالیسم نزدیک‌تر خواهد کرد!

هیلفردینگ در پایان کتاب "سرمایه‌ی مالی" نوشت:

«کارکرد اجتماعی کننده‌ی سرمایه‌ی مالی، کار شاق تفوق بر سرمایه‌داری را شدیداً آسان می‌کند. هنگامی که سرمایه‌ی مالی عهده‌دار مهم‌ترین شعبه‌های تولید می‌شود، کافی است که جامعه از طریق ارگان آگاه اجرایی‌اش (دولت کارگری) سرمایه‌ی مالی را تصرف کند، تا کل این شعبه‌های تولید را نیز به کنترل خود در آورد.» (Ibid,)

(p.138)

هیلفردینگ تز اصلی خود را با این عبارت خلاصه کرد که: "در اختیار گرفتن شش بانک بزرگ برلین در حکم در اختیار گرفتن مهم‌ترین قلمروهای صنعت بزرگ است." [تاکیدها از من است] نگفته پیداست که این نظریه‌ی هیلفردینگ به شکلی شگفت‌انگیز سلطه‌ی بانک‌ها را عمده و اصلی می‌کند.

در جریان کنگره‌ی ششم کمینترن، مارکسیست برجسته‌ی ایرانی آوتیس میکایلین (شناخته شده به سلطان‌زاده) تئوری سرمایه‌ی مالی هیلفردینگ را به چالش کشید و طی یک سخن‌رانی جامع مخالفت خود با عصر امپریالیسم به مثابه‌ی دوران سیادت سرمایه‌ی مالی را به وضوح اعلام کرد و ضمن اشاره به "شش بانک" مورد نظر هیلفردینگ چنین گفت:

«هیلفردینگ در پایان کتاب خود تا این حد پیش می‌رود که بلا شرط اعلام می‌دارد، بانک‌های مدرن کنترل خود را بر رشته‌های اصلی صنعت مدرن تثبیت کرده‌اند و اگر پرولتاریای آلمان می‌توانست شش بانک بزرگ برلین را تصاحب کند بدین وسیله قادر می‌شد کنترل خود را بر شاخه‌های اصلی صنعت استوار سازد. هیلفردینگ خود چند بار وزیر دارایی بوده است ولی هرگز تحقق همین برنامه‌ی خود را صلاح ندانسته است.»

(به نقل از: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، مجلد چهارم، بی‌تا، ص: ۱۳۵) سلطان‌زاده در ادامه‌ی سخن‌رانی رادیکال و آتشین خود به نظریه‌ی مارکس در خصوص عناصر تجدید تولید (مجلد دوم سرمایه) اشاره می‌کند و ضمن این‌که تئوری سرمایه‌ی مالی هیلفردینگ را در تضاد با نظریه‌ی مارکس می‌داند، از متن مطالبات ده ساله‌ی خود در تراژنامه‌ی بانک‌های برلن آمارهای دقیقی در رد کتاب "سرمایه‌ی مالی" هیلفردینگ به دست می‌دهد، او را مرتد و جای‌گاه تئوری‌اش را زباله‌دان تاریخ می‌خواند.

«من مطلقاً ایقان دارم که هرگز عصری به نام عصر سرمایه‌ی مالی وجود نداشته است و هم اکنون که صنعت در حد اعلا متمرکز و مجتمع است نیز چنین عصری وجود ندارد... من بر این عقیده‌ام که سیادت بانک‌ها و بر صنایع نه در تئوری میسر است و نه در عمل. از نقطه نظر صحیح بانکداری چنین امری غیر میسر است.» [دراافزوده: سلطان‌زاده از "نقطه نظر صحیح بانکداری" سخن می‌گوید. او نمی‌دانسته است که روزی خواهد رسید که سرمایه‌داری به سبک نئولیبرالیستی دست به مقررات زدایی در حوزه‌ی سرمایه‌ی مالی بزند و روند "صحیح بانکداری" را به اغتشاش کنونی بکشد.]

«همان طور که می‌دانید مارکس در جلد دوم سرمایه تکتک عناصر تجدید تولید را به دقت تحلیل کرده است. مارکس به خوبی نشان داده که تجدید تولید سرمایه‌داری در مجموع چیست، چگونه به عناصر متشکله‌اش تقسیم می‌شود، در کجا فرایند گردش اشکال مستقل به خود می‌گیرد و چگونه این عناصر کاملاً تحت قوانین انکشاف تولید قرار می‌گیرند و در حالی که در برخی مراحل انکشاف سرمایه‌داری، یکی از این عناصر ممکن است استقلالاً چند کسب کند - به مثابه‌ی سرمایه‌ی پولی (بانکی) تجاری و غیره - با این همه این عناصر طی روند گردش هم زمان و در وابستگی مطلق با انکشاف صنعت و یا نوسانات صنعت حرکت می‌کند. تئوری سرمایه‌ی مالی نه تنها نادرست است زیرا با تئوری مارکسیستی در تضاد قرار دارد بل که هم چنین اجرای سیاست ابتدایی بانکداری را نقض می‌کند. چون هیچ بانک بزرگی قسمت اعظم سرمایه‌ی خود را در صنعت به کار نمی‌اندازد. در تاریخ بانکداری مواردی دیده شده است که بانکی بخش بزرگی از سرمایه‌ی خود را در صنعت، در تقویت یک شرکت به کار انداخته باشد، ولی این موارد به ورشکستگی منتج می‌گردد... من شدیداً با این اظهاریه مخالفم که انکشاف سرمایه‌داری مدرن به سوی دگرسانی سرمایه‌ی بانکی به سرمایه‌ی مالی گرایش می‌یابد و این که... گرایش صنعت به این سمت است که صنعت - چنان که هیلفردینگ می‌گوید - هرچه بیش‌تر به بانک‌ها وابسته گردد. این امر نه از نظر فنی و نه از نظر عملی میسر است. به ویژه پس از جنگ جهانی [اول] که شرکت‌های صنعتی عظیمی که خود قادرند، بانک‌های بزرگی را چون دویچه بانک تاسیس کنند، پدید آمده‌اند.»

(پیشین، صص: ۱۳۶-۱۳۵)

سلطان‌زاده در ادامه خطاب به بوخارین از پدیده‌ی سرمایه‌داری دولتی (حکومتی) نیز یاد می‌کند: «رفیق بوخارین اظهار داشت که سرمایه‌داری دولتی روبنای اجتماعی است که اقتصاد سرمایه‌داری را اداره می‌کند. در این باره با وی کاملاً موافقم. این درست است که سرمایه‌داری دولتی جامعه‌ی سرمایه‌داری را مطیع خود می‌سازد ولی بین آنچه من گفتم و آنچه رفیق بوخارین اظهار داشت تفاوت عظیمی هست. سرمایه‌داری دولتی واقعاً هم روبنای اجتماعی است، اما سرمایه‌ی پولی یا اعتبار تنها یکی از عناصر فرایند تجدید تولید است. اعتبار تنها بخش کوچکی از سرمایه‌ی تجدید تولید کننده است. حال آن‌که سرمایه‌داری دولتی به راستی روبناست. همان گونه که بورژوازی سازمان داده در حکومت روبنای مناسبات سرمایه‌داری است و سازمان طبقاتی کل جامعه را اداره می‌کند، به همان گونه نیز سرمایه‌داری دولتی می‌تواند تولید کل جامعه‌ی سرمایه‌داری را اداره کند.» (پیشین، ص: ۱۳۷)

نگفته پیداست که اگر سلطان‌زاده اینک در کنار ما بود و به روشنی می‌دید که در هم تنیده‌گی‌های سرمایه‌ی مالی و

صنعتی در مسیر مقررات‌زدایی‌های نئولیبرالی به چه بحران عمیقی در نظام‌های سرمایه‌داری انجامیده است و از ابتدای سال ۲۰۰۸ فرایند شیفت بحران ورشکستگی از بانک‌ها و موسسات مالی و بازارهای بورس چگونه گریبان صنایع بزرگ را گرفته و ضمن ایجاد رکود در تمام عرصه‌های اقتصادی بزرگ‌ترین بحران تاریخ سرمایه‌داری را نیز رقم زده است، آن‌گاه در بسیاری از مواضع خود علیه هیلفردینگ تجدید نظر می‌کرد. یک سال پس از شروع جنگ جهانی اول (۱۹۱۵م) هیلفردینگ تحت تاثیر تجربه‌ی جنگ و ناامیدی خود نسبت به تحقق دموکراسی سوسیالیستی به این جمع‌بندی رسید:

«به جای پیروزی سوسیالیسم امکان یک جامعه حقیقتاً سازمان یافته، اما به شیوه‌ی سلسله مراتبی و نه مردم سالار ظاهر شده است. در راس این جامعه نیروهای متحد سرمایه‌داری انحصاری (Monopoly Capitalism) و دولت قرار گرفته‌اند که توده‌های کارگر در یک سلسله مراتب به عنوان عوامل تولید تحت کنترل آن‌ها مشغول به کار هستند. به جای پیروزی سوسیالیسم بر جامعه‌ی سرمایه‌داری، سرمایه‌داری سازمان یافته‌ی خواهیم داشت که بهتر از گذشته می‌تواند نیاز مادی توده‌ها را برآورده سازد.» (Ibid, P.129)

هیلفردینگ در حد فاصل سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷ در سلسله مقالاتی پیرامون سرمایه‌داری سازمان یافته، تنوری‌های پیشین خود را محدود کرد و به این استدلال پرداخت که «به همراه سلطه‌ی شرکت‌ها و بانک‌های بزرگ درگیری فزاینده‌ی دولت در تنظیم اقتصاد عنصر مهم برنامه‌ریزی را به زنده‌گی اقتصادی وارد کرده و راه را برای برنامه‌ریزی سوسیالیستی آماده ساخته است.» (باتامور و میلی باند، ۴۳۰: ۱۳۸۸)

هیلفردینگ سرمایه‌داری سازمان یافته را نتیجه‌ی منطقی «سرمایه‌داری مالی» دوره‌ی پیش از جنگ می‌دانست. نتیجه‌ی که بی‌شباهت به تنوری «امپریالیسم افراطی» کائوتسکی نبود. به نظر کائوتسکی با وحدت امپریالیست‌های جهانی، کارتل صلح آمیزی می‌توانست جای‌گزین تنش‌های نظامی و سیاسی کشورها شود. (Ibid, P.131)

تاکید هیلفردینگ بر سرمایه‌داری سازمان یافته سبب نشد که او تا پایان عمر از اصطلاح «سرمایه‌داری دولتی» استفاده کند. چرا که اساساً این ترکیب را متناقض می‌دانست. هیلفردینگ اقتصاد سرمایه‌داری را فقط در چارچوب اقتصاد بازار آزاد ارزیابی می‌کرد و هرگونه اقتصاد غیر بازاری را - از جمله متکی به دولت - غیر سرمایه‌داری می‌خواند. به نظر او نمونه‌ی اقتصاد شوروی (زمان استالین) و آلمان نازی، شکلی از «اقتصاد دولتی تمامیت - خواه» بودند که در جریان آن‌ها سیاست نقش اصلی را بازی می‌کرد و اقتصاد تقدم مفرد در جامعه‌ی بورژوازی را از دست داده بود. به نظر هیلفردینگ «اقتصاد دولتی تمامیت خواه» پدیده‌ی متفاوت با سوسیالیسم و سرمایه‌داری بود. در مجموع کتاب «سرمایه‌ی مالی» هیلفردینگ اگرچه در میان متون اقتصاد کلاسیک مارکسیستی اعتبار ویژه‌ی ندارد اما همواره از سوی بزرگان سوسیالیسم محل چالش بوده است. از جمله در سال ۱۹۱۵ نیکلای بوخارین (۱۸۸۸-۱۹۳۸) - که بی‌شک و به تعبیر لنین شاخص‌ترین تنورسین بلشویک‌ها محسوب می‌شد - در کتاب «امپریالیسم و اقتصاد جهانی» به نظریه‌ی هیلفردینگ در خصوص امکان شکل‌بندی یک کارتل صلح آمیز جهانی حمله کرد. در این اثر معتبر بوخارین به وضوح نشان داد که نظام سرمایه‌داری به اعتبار نیاز به ارزش اضافه و نرخ سود هر چه بیش‌تر به منظور انباشت سرمایه به سمت و سوی جهانی شدن و تاسیس کارتل‌ها در حرکت است. بوخارین به دولت تاکید کرد که سرمایه‌داری در سطح ملی برای حفظ سرمایه‌ی خود موظف به اتخاذ سیاست‌های حفاظتی در سطح داخلی و رقابت هر چه بیش‌تر با دیگر دولت‌های سرمایه‌داری است. چنین گرایش‌های مخالف و متناقضی است که امکان وقوع جنگ را ممکن می‌سازد. (N.Bukharin, 1966: 82)

مواضع لنین

لنین که همواره ستایش‌گر نظریه‌پردازی‌های بوخارین بود، کتاب «امپریالیسم و اقتصاد جهانی» را طی مقدمه‌ی معرفی کرد و ستود. گیرم که مباحث آن را به خصوص در حوزه‌ی نظری دیالکتیکی و امپریالیسم ناقص دانست. لنین که مبانی نظری دیالکتیک هگلی را عمیقاً خوانده و دریافته بود یک سال پس از انتشار کتاب بوخارین انبوهی از یادداشت‌های پراکنده‌ی خود را تدوین و تنظیم کرد و به دقیق‌ترین نظریه‌ی منسجم تحت عنوان «امپریالیسم به مثابه‌ی بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری» رسید. به نظر لنین سرمایه‌داری رقابتی به ضد خود یعنی سرمایه‌داری انحصاری (Monopoly Capitalism) تبدیل شده است. از سوی دیگر مرحله‌ی جدید تراکم و تمرکز سرمایه و توسعه‌ی صنعت از طریق سیستم اعتباری بانک‌ها نیاز به افزایش نرخ و میزان سود به منظور انباشت سرمایه را بیش‌تر کرده است.»

(V.I.Lenin, 1940: 601)

در جریان یک سخن‌رانی ظاهراً «حاشیه‌ی» بی‌که در دفاع از عقب‌نشینی نپ انجام شده است، لنین پس از بیان بی‌ثباتی شدید نظام پولی، از سیاست‌های تثبیت‌گرانه و موفقیت‌های برجسته‌ی آن یاد می‌کند و آن را زمینه‌ی برای سیاست عمومی اقتصادی می‌بیند. در مجموع او پس از طرح بحث پول و این تصمیم که اقتصاد را به سمت تثبیت

روبل سوق داده‌اند و "بازرگانی آزاد" را برقرار کرده‌اند، سه رشته‌ی اصلی تصمیم‌های اقتصادی را بیان می‌دارد: «عمده‌ترین هدف البته دهقانان‌اند در سال ۱۹۲۱ بدون شک ما با ناخرسندی بخش عظیم دهقانان روبه‌رو بوده‌ایم... لذا کاملاً طبیعی بود که تمام کشورهای خارجه در آن هنگام فریاد می‌کردند "بفرمایید! ملاحظه کنید. این است نتایج اقتصاد سوسیالیستی" ... حال که ما سیاست اقتصادی نوین را به کار بسته‌ایم و به دهقانان آزادی بازرگانی داده‌ایم... دهقانان در عرض یک سال نه تنها از عهده‌ی حل مشکل قحطی برآمدند بلکه آن قدر مالیات جنسی دادند که هم اکنون ما صدها میلیون پوت گندم، آن هم تقریباً بدون کار بست هیچ گونه وسیله‌ی اجباری دریافت داشته‌ایم... ما به ویژه باید در مورد صنایع، بین صنایع سنگین و سبک فرق بگذاریم... درباره‌ی صنایع سبک می‌توانم با آرامش خاطر بگویم که در این رشته رونق عمومی مشاهده می‌شود. در نتیجه می‌توان گفت تا حد معینی بهبود وضع کارگران خواه در پتروگراد و خواه در مسکو به دست آمده است... در مورد صنایع سنگین باید بگویم وضع هنوز وخیم است. در یک کشور سرمایه‌داری برای بهبود وضع صنایع سنگین صدها میلیون وام لازم بود که بدون آن‌ها بهبود امکان نداشت. ما تا حدودی برای این منظور وجوه لازم را گرد آورده‌ایم. تاریخ اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری روشن می‌کند که در کشورهای عقب مانده تنها وام‌های لازم و دراز مدت صد میلیون بر حسب دلار یا روبل طلا می‌توانست وسیله‌ی رشد صنایع سنگین قرار گیرد. ما فاقد چنین وام‌های بودیم و تاکنون نیز وامی دریافت نکرده‌ایم... وضع صنایع سنگین واقعاً هم برای کشور عقب مانده‌ی ما مساله‌ی دشواری است... بازرگانی به ما وجوهی می‌رساند که می‌توانیم آن را برای ارتقای صنایع سنگین مورد استفاده قرار دهیم... ما می‌دانیم که بدون نجات صنایع سنگین قادر به ساختن هیچ گونه صنعتی نیستیم و بی‌آن اصولاً به عنوان یک کشور مستقل نابود خواهیم شد... نجات روسیه تنها به دست آوردن محصول خوب از زمین‌های دهقانان نیست. این هنوز کم است. و نیز تنها بستگی به وضع خوب صنایع سبک که اشیای مصرفی را در اختیار دهقانان می‌گذارد، ندارد. این هنوز کم است. برای ما صنعت سنگین هم ضروری است. و برای آن‌که وضع این صنعت را بهبود بخشیم سال‌های مدیدی کار لازم است. صنایع سنگین به اعانه‌ی دولت احتیاج دارد. اگر نتوانیم وجوه لازم برای این کار را به دست آوریم دیگر به عنوان یک دولت متمدن چه رسد به دولتی سوسیالیستی، از بین رفته‌ایم...» [تاکیدها از من است] (<http://www.seday mardom.net>)

در افزوده: نگارنده در کتاب در دست تدوین "امکان فروپاشی سرمایه داری" ضمن بحث درباره‌ی مساله‌ی شوروی و تحلیل دلایل بحران و فروپاشی سرمایه داری دولتی به تفصیل مواضع و عمل کرد رهبران بلشویک - از کمونیسم جنگی و نپ تا سوسیالیسم در یک کشور و صنعتی سازی ها و عدم انتقال طبقاتی و... را نقد کرده است. ورشکستگی بانک‌ها و سقوط صنایع

در مورد ماهیت اقتصادی ورشکستگی بانک‌ها و آثار مستقیم آن بر رکود و سقوط تولید صنعتی پیش از این به تفصیل سخن گفته‌ایم. خصوصی سازی‌ها و مقررات زدایی‌های نئولیبرالی سازمان‌دهی اقتصاد بورژوازی را به شکلی در آورده است که دشوار بتوان میان سرمایه‌ی مالی و صنعتی مرز مشخصی ترسیم کرد. روز دوشنبه ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۸ شاخص بازار بورس وال‌استریت نزدیک به ۸۰۰ واحد سقوط کرد و در عرض یک هفته حدود دو و نیم هزار میلیارد دلار دود شد و از بین رفت و نزدیک به ۵۵ درصد تولید ناخالص جهانی را به رکود کشید. از آن زمان تاکنون صنایع غول پیکر زیادی به ورطه‌ی نابودی فرو رفته‌اند. واضح است که دوشنبه‌ی سیاه وال‌استریت فقط یک نماد مشهور و علنی در تاریخچه‌ی بحران جاری سرمایه‌داری است و ما همه روزه شاهد صورت‌های مختلف این سقوط و به تبع آن کاهش سطح معیشت کارگران و افزایش بی‌کاری و خانه خرابی‌ها هستیم.

دقیقاً دو هفته پس از سقوط بانک‌ها، در تاریخ ۱۵ دسامبر ۲۰۰۸، نشریه‌ی تایم گزارشی از وضع بحرانی صنایع خودروسازی آمریکا منتشر کرد. به اعتبار این گزارش پیکر تنومند کارخانه‌هایی همچون جنرال موتورز، کرایسلر و فورد در حال فروپاشی بود. به محض این که در خواست کومک ۳۴ میلیارد دلاری مدیران این صنایع از سوی جمهوری خواهان سنا رد شد و حتا تقاضای تقلیل یافته‌ی کومک ۱۴ میلیارد دلاری مورد قبول قرار نگرفت، ارزش سهام جنرال موتورز در اواخر هفته‌ی دوم دسامبر با ۳۸ درصد کاهش به ۲/۵۴ دلار کاهش یافت. همزمان سهام شرکت فورد با ۱۵ درصد کاهش به ۲/۹۰ دلار فرو افتاد. در اواخر همان ماه ارزش سهام رنوی فرانسه و دایملر آلمان به ترتیب ۹/۵ و ۷/۸ درصد سقوط کرد. همان هنگام جنرال موتورز ۲۰ کارخانه‌ی تولیدی خود را تعطیل کرد و از ۲۲ درصد کاهش فروش سخن گفت. در ماه نوامبر این کاهش به ۴۱ درصد رسیده بود. در سال ۲۰۰۹ کارخانه‌های ولوو و ساب سوئد - که به صنایع فورد و جنرال موتورز آمریکا وابسته بودند - به امید دریافت کومک مالی ۳/۵ میلیارد دلاری از دستمزد کارگران خود کاستند. بحران سرمایه‌ی مالی دوران طلایی دیترویت را به دوران حلبی تنزل داد. ولوو به کارگرانی که بعد از سال ۲۰۰۰ استخدام شده بودند درهای اخراج را نشان داد. نرخ بی‌کاری در آمریکا دو رقمی شد. بدهی و کسری بودجه‌ی نجومی دولت‌های آمریکا و ایتالیا و فرانسه و

اسپانیا و پرتغال و یونان تا ایران، اعمال سیاست‌های ریاضتی و جهاد اقتصادی را در دستور کار حاکمیت‌ها گذاشت. به موجب این سیاست‌ها قرار نبود یک میلی لیتر از آب استخر سرمایه‌داران مونت کارلو و زعفرانیه کاسته شود. قرار نبود باد لاستیک‌های بنز و زعفران برنج ناهار و شام عسکراولادی اندکی کم شود. قرار بود - و شد - که در جریان خصوصی سازی آموزش هزینه‌ی تحصیل کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی ترمی ۲/۵ میلیون تومان شود. قرار بود - و شد - که هزینه‌ی درمان یک دندان پوسیده به سیصد هزار تومان - معادل یک ماه حقوق کارگران - افزایش یابد. قرار بود - و شد - که قراردادهای سفید امضا و موقت به سیاست اصلی استثمار کارگران تبدیل شود. قرار بود - و شد - که آب و برق و گاز و نفت " رایگان " شود و شد! چه شدنی هم....

باری سرایت بحران سرمایه‌ی مالی به صنعت و تکوین ریل بحران مالی به یک بحران اقتصادی واقعیت محرز است که می‌باید پیکان نقد اقتصادی سیاسی را از تعرض به بانک‌ها و بازارهای بورس و سهام فراتر ببرد و از کل نظام سیاسی اقتصادی بورژوازی خلع ید کند....

در ماه اکتبر سال جاری (۲۰۱۱) شرکت‌های فیات و رنو از کاهش ۳ درصدی فروش نسبت به سال گذشته خبر دادند. پژو از کاهش ۲/۳ درصد تقاضا برای محصولات خود سخن گفت. فروش پژو فیات و رنو در همین سال نسبت به سال گذشته (۲۰۱۰) در بازار اروپا به ترتیب ۶/۴ و ۱۰ و ۶/۲ درصد کاسته شد. مقرر اتحادیه‌ی خودروسازان اروپایی در بروکسل از تعمیق بحران اقتصادی در صنایع خودروسازی و کاهش ۱/۳ درصدی فروش در سال جاری خبر داده است. این رقم در کشورهایی که عمق بحران بیش‌تر است - مانند ایتالیا و اسپانیا - به ۵/۵ و ۶/۷ درصد کاهش یافته است. دو کشور بحران زده‌ی پرتغال و لهستان کاهش ۴۱ و ۱۷ درصدی را تجربه کرده‌اند. حتا اقتصاد نیرومند آلمان نیز شاهد یک تنزل ۲ / درصدی بوده است.

صاحبان صنایع برای مقابله با این وضع بحرانی ضمن تعطیل کارخانه‌های خود، حذف شیفیت کاری و سپس بی‌کارسازی کارگران را عملیاتی کرده‌اند. این بحران در سال ۲۰۱۲ تعمیق خواهد شد و شماری آن ۹۹ درصد به بالاترین حد ممکن خواهد رسید!!

بعد از تحریر

الف. اشارات و کنایات بخش درآمد اول این مقاله، روشن‌تر از آن است که نیازی به تصریح اسامی و مقالات و جریانات حقیقی باشد. با این حال اگر واقعاً سوسیال دموکرات‌های وطنی با تحرک جنبش وال‌استریت حتا اندکی به سمت سوسیالیسم چپ خم شده باشند، باید این حرکت را به فال نیک گرفت.

ب. این یک واقعیت انکار ناپذیر است که شاخص پیش روی سوسیالیسم چپ به میزان سازمان یابی، آگاهی و مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و خیزش هژمون جنبش کارگری وابسته است. صحبت بر سر امید یا یاس نیست. آیا تکان متشکل جنبش توده‌یی کارگری متناسب با بحران اقتصادی و تقابل با فشار بورژوازی شکل بسته است؟ آیا رکود در مسیر پیش روی جنبش کارگری - به ویژه پس از خیزش بورژوا لیبرالی سبز- موید سکون سوسیالیسم چپ نیست؟ آیا می‌توان گفت دو سال و اندی پس از یک مه ۸۸ جنبش کارگری متناسب با مطالبات مترکم طبقه‌ی کارگر پیش رفته است؟ سنت‌های حاکم بر جنبش کارگری ایران حاکی از این امر است که هرگاه روزنه‌ی بی‌در بالا و شکافی در قدرت سیاسی شکل بسته از درون آن تشکل‌های مستقل و مترقی کارگری بیرون آمده است؛ در این صورت آیا با توجه به تحولات سیاسی دوسال گذشته می‌توان روند جنبش کارگری را رو به جلو دانست؟

پاسخ صاحب این قلم به این پرسش سوزان با تاکید مشروط بر "امکان عروج طبقه‌ی کارگر" کماکان منفی است، اما... تبعاً نقد مستدل و مستند این "نفی" با اشاره به این که فی‌المثل از درون اعتصاب‌های مستمر کارگران پتروشیمی ماهشهر کدام تشکل یا چهره‌های شناخته‌ی پیشروی کارگری بیرون آمدند، ضروری است. مضافاً تصریح این مهم که این چند "عدد" کانون و کمیته و اتحادیه به جز انعکاس مدیایی و مجازی اخبار کارگری برای سازمان یابی مبارزه‌ی طبقاتی کارگران چه کرده‌اند و نتیجه‌ی مادی این تلاش‌شان در کجا عینیت یافته است، به تنویر فکر "روشن‌فکر خرده بورژوا" و منفردی همچون نگارنده کومک خواهد کرد!

پ. می‌توان بیست و چهار ساعته پشت پیسی نشست و با صدور بیانیه و اطلاعیه از جنبش اتحادیه‌یی کارگران فرانسه و انگلستان و ایتالیا و پرتغال و یونان و مشابه حمایت کرد و به پیش روترین تشکل‌های کارگری غرب رهنمود و پیام داد و خط و نشان کشید و در همان حال از حفظ انسجام و اتحاد طبقاتی در یک نائوایی ناتوان بود. بله! به قول فروغ:

می‌توان همچون عروسک‌های کوکی بود

با دو چشم شیشه‌یی دنیای خود را دید....

اما انبوهی از این " توانایی " های ذهنی بیش از آن که در فلان محفل چند نفره‌ی کارگری جمع باشد در محصولات انتشارات خوارزمی و آگاه و نگاه و اختران و خجسته و چشمه - و پیش از آن در انتشارات حزب توده و فداییان - به تولید انبوه رسیده است. توسط امثال نگارنده! اگر این‌ها هیچ نیست، باری دست کم این است که کافی نیست. به هیچ وجه کافی نیست! از درون مطالعه و تدریس و تکثیر " چه باید کرد " چیز دندان گیری برای سازمان یابی کارگری در نمی‌آید...

ت. در ایران همان قدر که اپوزیسیون بورژوایی متکی به پول و مدیای امپریالیسم امری واقعی - هر چند کثیف و پراکنده- است، همان قدر هم اپوزیسیون چپ پدیده‌یی مجازی و متناسب با مبارزه‌ی مجازی در حاشیه‌ی جامعه‌ی مجازی ایران است...

شبکه‌های مجازی؛ پلمیک‌های مجازی؛ مبارزان مجازی و یک پیاله فیس بوک و یک استکان توئیتر! رفیقی می‌گفت اگر فیس بوک در قرن دوم کشف می‌شد در ایران هرگز رازی و خوارزمی و بوعلی و خیام و مولانا به وجود نمی‌آمدند. می‌دانم. می‌دانم. این مقاله نیز در شبکه‌های مجازی منتشر خواهد شد؛ اما.... این بحث را در جای دیگری ادامه خواهم داد.

گزیده‌ی منابع:

- سلطانزاده. اوتیس (بی‌تا) *اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی*، تهران: علم/مجلد چهارم
- میلی باند، باتامور و دیگران (۱۳۸۷) *فرهنگ اندیشه‌ی مارکسیستی*، برگردان اکبر معصوم بیگی، تهران: بازتاب نگار

- Bukharin. N (1966) *Imperialism and world economy*, Introduction by V.I.Lenin. New york: Howard Fertig.

- Hilferding. R (1981) *Finance capital: a study of the latest Phase of capitalism development*, Edit with an introduction by Tom Bottomore, Translated by Morris Watnich and Sam Gordon, London, Routledge and Kegan Paul.

- Howard. M.L and king J.E (2003) *R. Hilferding*, in *European economist of the early twentieth century*. Edited by Waren J.Samules, Edward Elgar.

- Lenin.V.I (1940) *Imperialism, the highest stage of capitalism*. Collected works, vol. 22.